

سوجه تشخیص داد گفت پس حاضر شوید که بریاست فرهنگه گران برید آقای حکیمی فرماتند: قوای گران با شما در پیشرفت فرهنگه و وسط آن در میان ایلات ترا که کمک و مساعدت لازم را خواهند نمود قانع شدم و در نتیجه حکم ریاست فرهنگه گران را گرفته قول دادم که ظرف سه چهار روز بمحل مأموریت خود حرکت خواهم کرد .

بادریافت حکم ریاست معارف گران با خود فکر کردم نزد سردار سپه رفته ایشان را از جریان مأموریت آگاه سازم سفارش نامه ای هم از ایشان تحصیل کرده بمحل مأموریت خود بروم قطعاً این عمل باعث پیشرفت کارهایم خواهد بود . با این قصد و روی سابقه ملاقاتی که در راهدارخانه پل عراق رشت بسا سردار سپه داشتم عازم منزلشان شدم .

سابقاً گفتم که منزل سردار سپه در خانه ای بود مقابل مدرسه نظام واقع در خیابان سپه قدری بالاتر از سردر بستگی .

بوسیله قراولان دم درب به سرهنگه باقر خان که سمت آجودانی سردار سپه را داشت پیام دادم که میخواهم با سردار سپه ملاقات کنم چیزی نگذشت که قراول اجازه ورود داد .

از پله ها بالا رفتم در پاگرد روی پله پوست پلنگی بدیوار آویخته بود اطاق دست چپ اختصاص بدفتر سرهنگه باقر خان داشت با سوابق آشنایی و ملاقات قبلی که با سردار سپه داشتم و ایشان آگاه شدند مرا به اطاق مجاور بردند . در این اطاق سردار سپه و خالو قربان و سایر رؤسای کرد حضور داشتند پس از ادای احترام به سردار سپه و تعارفات معمولی با سران کرد به تکلیف سردار سپه نشستم .

خالو قربان بدون مقدمه به سردار سپه گفت که اگر آقای جودت از طرف ما در ارکان حرب باشند رفع نگرانی ما خواهد شد .

سردار سپه به سرهنگه باقر خان گفت در این باره مشورت لازم بکفایت نظر امیر موق و شاهزاده روح الله میرزا را نیز بخواهید تأیر کردم .

در قیابان خالو قربان علت نگرانی خود را شرح داد و گفت شما اگر از طرف ما در ارکان حرب باشید خیال ما راحت خواهد بود امیر موق و شاهزاده روح

الله میرزا و سرهنگه باقر خان هم با عقیده خالو قربان همراه شدند و این راه حل را اصلی یافتند .

جیزی نگذشت که سردار سبه مراجعت کرد و نتیجه شور را پرسید همگی متفقاً گفتند که با عضویت آقای جودت در ارکان حرب رفع نگرانی خالو خواهد شد سردار سبه نیز با این پیشنهاد موافقت نمود و نظریه خود را خواست نتیجه ملاقات خود را با آقای داور اینک حکم ریاست فرهنگه گران را صادر کرده اند شرح دادم گفتند این کار واجب تر است به آقای داور خواهم گنت شخص دیگری را برای گران در نظر بگیرد و بلافاصله به فرهنگه باقر خان آجودانش دستور داد حکم مراسم درگنند و بادرحه یاوری یعنی عضویت ارکان حرب عده سالار ظفر مشغول کارشوم .

فردای آن روز قبل از طلوع آفتاب به اتفاق خالو قربان و سایر رؤسای کرد در چند اتوموبیل سواری بطرف زنجان حرکت کردیم . نفراتی که از آنزلی به فرماندهی شاعراد برشت رفته و در جنگل مشغول عملیات شدند در حدود هفتصد نفر بودند بقیه عده که از آنزلی برنجان آمده بود بالغ بر دوهزار سبید نفر میشد ازین عده در حدود دویست نفر بر اثر معاينات پزشکی نامالم و مرود شدند و بقیه پس از يك بازديد و سان عمومی با تجهیزات کامل بطرف ساین قلمه (شاهین دژ امرتیر) رهسپار شدند . رؤساء و فرماندهان همگی سواره و بارونه و مهمات نیز بوسیله قاطر و مادیان حمل میشدند نفرات پیاده نیز در هر روز شش فرسنگ راه بیمای میگردند در نزدیکی ساین قلمه برف و بوران سختی بود مخصوصاً آنهایی که سوار بودند زیاد ستمه دیدند دست و پاها از حرکت بازمانده و سر و صورت حساسیت خود را از دست داده بود خوشبختانه این وضع طولی نکشید و عده وارد ساین قلمه شد و در منازلی که قبلاً برای آنان تهیه شده بود جای گرفتند .

حاکم ساین قلمه آقای بلوری بود که نویسنده با ایشان سابقه آشنائی و همکاری حزبی داشتیم و ایشان از آزادیخواهان صدر مشروطیت تبریز در این تاریخ از فعالیت های حزبی کنار رفته در وزارت کشور بسمت حکمرانی ساین قلمه اشتغال بخدمت داشت مرد شوخ مبادی آداب بود از کلیه افسران از منزل خود پذیرائی کرد و از همگی تفاسان نمود به بخاری و آتش نزدیک نشو و ندو در اطاق انتظار قدری توقف کنند چندین منقل و افور حاضر کرد و همه تکلیف نمود چندپکه بوافور بزنند تا حالشان جایباید و بعداً به اطاق گرم و نزدیک بخاری بروند . این عمل آقای بلوری اگر نبود و اشخاص با آن حال کرخی نزدیک آتش

میشدند دوچار کسالت و زحمت فراوان می گردیدند .
 شهید اردمزل آقای بلوری بسر بردیم و هنگام صبح بطرف ساوجبلاغ
 (میان امروز) حرکت نمودیم
 در اینجا بد نیست مختصری درباره ترتیب ارزاق اردو و مباشرت سلطان
 حسین خان مهدی موش صحبت کنیم .

مهدی موش خانواده ای هستند در تهران که سقاخانه ای هم بنام آنان در
 تهران پناشه بود . سلطان حسین خان مهدی موش افسری بود از افسران قزاقخانه
 که در زنجان بمده سالار ظفر ملحق گردید و وظیفه او تهیه ارزاق و جاومسکن برای
 نفرات بود و برای همین منظور در زنجان مبلتی در اختیار او گذاشتند بمن اطلاع
 دادند که افسر مذکور نصف وجه دریافتی را برای خانواده خود بهتران فرستاده
 وقتی که ما از او سوال شد که پول را بویط به ارزاق اردو را بچه جهت بهتران فرستاده ای
 جواب داد که مشول این پول منم این راهی که اردو در پیش دارد امنیت ندارد
 اگر پول ابواب جمعی مرا بدزدند چه کسی مشول و جوابگوی آن خواهد بود؟ از
 نظر احتیاط، نصف آنرا بهتران فرستادم و در هر شهر که مورد احتیاج واقع شد از
 تهران تلگرافی خواهم خواست پس پول بجای امنی رفته است .
 نویسنده بعد از این کار، حرکات و سکنات او را تحت نظر گرفتم در میچیک
 از منازل دیده نشده که سلطان مذکور قبل از عده وارد دهی شود بلکه همیشه بعد از
 حرکت اردو از ده وارد آن آبادی میشد تا به حساب ارزاق تصرف شده برسد و
 بهای آنرا بپردازند .

با این وضع و ترتیبی که مباشر ارزاق پیش گرفته بود نتیجه این گردید که
 بمحض آفتابی شدن نفرات و نزدیک شدن آنان با آبادی اهل آبادی از جا کنده
 شده بطرف ارتفاعات فراری میشدند و آنچه از اسباب و اثاثیه که مقدور بود
 با خود حمل میکردند و آنقدر در آن کوه و کمر سرگردان می ماندند تا فشنون
 از آن آبادی دور شود آنوقت بطرف خانه و زندگی خود بر میگشتند .

نفرات خسته و گرسنه بمحض وارد شدن به آبادی یخاها ریخته هر چه در
 دسترس آنان قرار میگرفت از خوداکی و اثاثیه و ظرف و فمورد استفاده قرار داده
 و هر کسی را هم که در خانه و اطراف آن از اهالی محل میدیدند و ادار می شدند
 بروند و برای آنان نان و پنیر و مرغ و قند و جای و برنج فراهم آوردند چنانچه
 تمرد میشد و بدستور نفرات بی اعتنائی میکردید دچار شکنجه و آزار قرار

میگرفتند مردم هم صلاح خود را در این میدهند که بروند و از هر جا که شده است و بهر کیفیت حوائج نفقات را فراهم سازند .

آزار و زحمت این عده بمردم هر آبادی منحصر بنفقات نبود افسران نیز همین طرز رفتار را با عمل خود تأیید میکردند چنانچه نویسنده شاهد یکی از پیش آمدهای دلخراش زیر بودم .

احمدخان یاور یکی از افسران اتریا در دیل بود که در زمان امثال و سلگی و قشون کشی شمال در زد و خوردهای باروس های سرخ شرکت داشت چون اتریا مد کورپی از شکست درخام متلاشی شده بود سردار سپه افسران باقی مانده آنرا قسمت های مختلف مرفی و تقسیم کرد احمدخان شاهسون مردی سلحشور و متهور بود از هنگام حرکت اتریا با نویسنده هم منزل شد در یکی از آبادیها که وارد شدیم چون اهل ده کوچ گرفته و به اطراف پناه برده بودند عده کمی از پیر مردان در خانه ها باقی ماندند احمدخان با او یکی از خانه های خالی وارد شد و پیر مردی را در آنجا دید و با او تکلیف نمود بروی و از او قهی تهیه کند پیر مرد گفت تهیه آنها برای من مقدور نیست در ده دوست و آشنائی ندارم ، از یاور اسرار و از پیر مرد امتناع و استنکاف ، لاحرم احمدخان شمشیرش را کشید و مسل بهای بیاروی پیر مرد زد که خون از آستینش جاری گردید و وی را از این عمل و شبها بملامت کردم و از همان شب دیگر با او هم منزل نشدم بر اثر همین اعمال و رفتار و ظلم و جورها بود که اهالی ده بمحض آگاه شدن از ورود اردو دهات خود را تخلیه نموده بکوه و کفرها پناه می بردند .

گفتم که سلطان حسینجان مهدیسونی بعد از حرکت نفقات از آبادیها و چپاول شدن اراضیان بده وارد شده و بحساب رسبذگی میکرد و قیمت آنها را می برداخت .

در یکی از جلسات که او پیش سفیدان ده راجع کرده بود و افسر نماینده نویسنده حضور داشت جریان این مجلس را اینطور نقل کرد نامه برده از هر یک از پیر سفیدان پرسید که از تو دستنگانت از اتریا آموخته چه گرفته اند جواب شنید دو تن بان و پنج سیرقند و دو سیر کرم و نیم سیر جای و یک جوجه سلطان گفت احسب عگر نمیدانی که حیره قشون خرغ و خرورس و کرم نیست بلکه ۱۳ سیر نان و نیم سیر پنبه و هشت مثقال قند و دو مثقال جای میباشد . پیر مرد گفت اینها چیزهایی است که بزور از ما گرفته اند . سلطان جواب داد من فقط بماخذ حیره رسمی نفقات حساب میکنم .

پس از آنکه حسابها پایان نحو رسیدگی شد و ریش سفیدان ده استاد مربوطه را امضاء کردند سلطان يك اسکناس درشت جلوشان انداخت که بقیه وارد کنند آنها گفتند در این ده کسی از ما اسکناس نمی شناسد. گفت پس بکنفر همراه من کنید نادشهر خورده حساب شما را بدهم. دو نفر رعیت عامور شدند که همراه سلطان بروند آنها پیاده و سلطان سواره بدیهی است که از نفس افتادند و بد خود مراجعت نمودند و حساب مردم پایان نحو تصقیه گردید.

اردوی سالار ظفر با این وضع ناهنجار و معامله ناروا یا ساکنین دعوات بساوجبلاغ مگر (میانه امروز) رسید ولی وارد شهر ساوجبلاغ نشد زیرا که شهر مذکور چون قبضی از کوههای مرتفع از اطراف محصور بود و عوقبت بدی داشت. هر وقت قوای داخل شهر موضع، میگرفت از دست مهاجمین اطراف درمان نبود چنانچه شصت نفر از ایدام به فرماندهی ملک زاده از بدی عوقبت شهر گرفتار و اسیر قوای مهاجم سمینتو شدند و بدستوروی مقابل مسلسل جان سپردند این واقعه کمی قبل از ورود ما بساوجبلاغ رخ داده بود که احاد زاندارها را در کودال عائی رویهم ریخته دفن کرده بودند.

بجیات مذکور عده سالار ظفر در امیر آباا شماز شهر ساوجبلاغ و در کوه های اندر قاج موضع گرفت در یکی از روزها که امیر مونتق و خالوقربان و سایر اسران موقبت کوههای اندر قاج را بررسی و بازدید میکردند از طرف سردار اسعد **کردستانی** قاصدی نزد امیر مونتق آمد و از طرف سردار مذکور و سایر رؤسای کردهای ساوجبلاغ اجازه جهت شرفیابی خواست.

امیر مونتق اجازه داد و سرداران کرد دسته دسته با تفنگهای به تیر و سوار های فشنگ و سوار بر مادیانهای بادپا (کردها مادیان را مانیان میگویند) بطور سان ورزه از مقابل امیر مونتق و سایر افسران عده سالار ظفر می گذشتند و شمنأ در هنگام عبور تیر اندازی بطور قیتاق و اقسام سوار خوبی را تا کمال مهارت انجام میدادند. این سان ورزه چهار ساعتی طول کشید و امیر مونتق کاملاً متوجه گردید که مدادا و خوش رفتاری یا اگراد ضروری و لازم است و ازدوستی آنان برای رفع غائله سمینتو باید حد اکثر استفاده را نمود.

سردار اسعد بنسایتگی از طرف سایر اگراد ورود اردو را تبریک گفت و آمادگی سواران کرد را برای خدمتگذاری بدولت اعلام داشت.

کردها عموماً مردمانی باهوش و در عین حال که خود را ساده نشان میدهند سیاست و موقع شناس میباشند برای اینکه هم قوای دولت را از خود رانی کنند و هم جانب سمیتقو را مراعات نمایند که مورد خشم و غضب او واقع نگردند از رؤسای کرد نزد امیر موثق آمده اجازه میگیرند که بروند و از اردوی سمیتقو و نفرات و محل و موقعیت آنها تحقیق کرده و گزارش دهند امیر موثق اجازه میداد این کردهای خدمتگذار دولت با داشتن جواز عبور بچهریق مرکز سمیتقو میرفتند و تمامی اطلاعاتی که از قوای دولت در ساوجبلاغ داشتند بسمیتقو گزارش داده و مراجعت میکردند متغایلاً در این برگشت آنچه اطلاع از وضع سمیتقو بدست می آوردند با امیر موثق را پودت میکردند این عمل را طوری با مهارت و سادگی و در عین حال با صداقت انجام میدادند که هیچک از دو طرف نمی توانست بگویند و گزارش دهنده مشکوک شود و هر دو طرف از این کار راضی بودند زیرا که اطلاعات آنها درست و کاملاً با حقیقت وفق میداد ازین طرف عمل چنین نتیجه میگیریم که در کمال مهارت و سادگی دوسره بار میگردند .

از لحاظ خزینه مالی کردها بسیار پول پرست و در عین حال خسیس بودند نسبت بقیه حوائج اردو نیز کمال سختگیری را مینمودند و جز با پول نقد حسی تحویل نمیدادند و انتقاد هر گونه کمک از طرف کردها عملی بیجا و بی توجه بود .

اردوی سالار ظفر مشغول تحکیم استحکامات و سنگرها بود که ناگهان تلگرافی از تبریز رسید و عده سالار ظفر را بتبریز احضار نمودند علت احضار معلوم نبود و از تأکیداتی که در باره تسریع حرکت قواء طرف تبریز شده بود معلوم بود که واقعه تازماری رخ داده است . بعداً مکشوف شد که لاهوتی و فرمانده قوای ژاندارم که از طرف سلماس مأمور پیشروی بطرف چهریق بود بکمک عده ای از اهالی تبریز علیه دولت مرکزی قیام کرده است . از شایعاتی که بعداً شنیده شد پرداخت حقوق ژاندارها بتأخیر افتاده بود و این مسئله همچنین سابقه طرد تفکر لاهوتی او را بر آن داشت که دست بچنین کاری بزند . مسافت بین **اندرفاچ** تا تبریز در اردوی سالار ظفر با حرکت شبانه روزی طرف سه شانه روز بیست و دو روز سوم در مقابل ایستگاه راه آهن تبریز در دایره کوههای شرقی بطرف باغ شمال شروع به پیشروی نمود برای جلوگیری اردو در رسیدن باغ شمال از طرف پشهای ژاندارم **ایستگاه راه آهن** تبریز اندازی زیاد میشد و از اردوی

سالار ظفر چند کشته و عده‌ای مجروح شدند ولی بزودی با توپخانه و مهمات وارد **باغ شمال** شدند.

باغ شمال محوطه وسیعی است که دارای بناهایی برای سر بازخانه و در دامنه کوه شرقی پادپوارهای مرتفع محصور میباشد. در موقع ورود اردوی سالار ظفر بیاغ شمال قزاقهای سرتیپ ظفرالدوله و خود اسمعیل خان فرمانده کل قوای آذربایجان سرگرم تیراندازی و شلیک توپخانه بطرف شهر و زدو خورد با قوای مهاجم لاهوتی و اهالی شهر بودند که دیوار پدیوار و خانه بخانه محاصره باغ شمال را تنگتر میکردند.

نفرات سالار ظفر و توپخانه این اردو نیز با قوای سرتیپ ظفرالدوله مشغول همکاری شد خالوقنبر و رئیس توپخانه در این زدو خورد ها تیر خورده از پای درآمدند و نتیجه ورود قوای سالار ظفر بیاغ شمال این شد که موقتاً تیراندازی و فشار محاصره از طرف لاهوتی متوقف گردید در همین هنگام سرتیپ حبیب اله خان شیبانی از طرف سردار سپه برای تحویل گرفتن قواء از اسمعیل خان وارد باغ شمال شد و بدون فوت وقت برای افسران ژاندارم که با لاهوتی همکاری میکردند پیغامهایی فرستاد تا دست از همکاری با لاهوتی بردارند. ظفر با اینکه سرتیپ شیبانی نزد افسران ژاندارم مقام و منزلت و محبوبیتی داشت و از شخص اوستوائی داشتند بنحوی خود را کنار کشیده و منزوی شدند و لاهوتی را تنها گذاشتند و در محمودخان فولادی از آنجمله افسران بود که سایر صاحب مناصان ژاندارم را تشویق بکناره گیری مینمود. سرتیپ حبیب اله خان شیبانی پس از تحویل گرفتن عده از اسمعیل خان و تماس با امیر موق و خالوقریان نقشه حمله بنهر را طرح نمود و از سه جبهه شروع بکار کرد حمله بشهر از اوایل شب شروع شد و تا اواسط شب شهر مسخر گردید و لاهوتی بطرف حلقه فرار کرد و از آنجا رهپار روسیه گردید.

عملیات اردوی سالار ظفر مورد در نهایت و نوحه سرتیپ حبیب اله خان قرار گرفت و در این زمینه گزارشهای مساعدی به سردار سپه داد.

کلیه افسران و نفرات ژاندارم که با لاهوتی همکاری داشتند بر اثر اقدام سرتیپ حبیب اله خان بخشوده شده و مجدداً با اردوی دولت ملحق گردیدند. ماژور محمودخان فولادی بمضویت ارکان حرب اردوی سالار ظفر مأمور گردید ولی این مورد ایت عملی نشد و فولادی بتهران اعزام گردید.

لاهوئی از افسران ژاندارم بود که قبل از قیام تبریز بکیار که مرتکب خلافکاری شده بود بختیج درجه محکوم گردید و بعداً بر اثر وساطت بعضی از رجال، اخذ درجه و اردکار شد و آخر بن شغلش فرماندهی قوای ژاندارم برای سرکوبی سمیتقو بود. بقراری که میگفتند مردی عصبانی مراجع و عجزول و افکارش منمایل بچی بود.

قیام لاهوتی در تبریز فرسنی بدست سمیتقو داد که خود را آماده برای حمله بجبهه واحدی بنماید این جنبه، جنبه ساوخیلاغ بود اردوی سالارظفر پس از چند روز استراحت در تبریز حسب الامر سردار سپه مجدداً بساندر فاج رهسپار شد و استحکامات آن ناحیه را در اختیار گرفت.

شبی از شبها که حیرت سمیتقو طرف ساوخیلاغ انتشار یافت در باره اردو تهیه خواربار کافی برای اردو حمله ای تشکیل گردید، نویسنده داوطلب شدم که باشش نفر سوار بمیان دو آب رفته تهیه و ارسال سریع از ذاق جهت اردو اقدام کنم.

تیبانه بمیان دو آب رفته و با کمک سردار **نفران** ای مقداری آرد و نان تهیه کرده و وسایل ارسال آنرا آماده کرده بودم که چند سوار بجهت رسید و گزارش داد سمیتقو بقوای سالارظفر حمله کرده پس از زد و خوردی مختصر خالوقربان کشته شد و اردوی او بدستور امیر عوثق عقب نشینی نمود.

چیزی از این گزارش نگذشته بود که سرو کله محرو جبین و زخمی ها پیدا شدند و تا غروب آن روز همه نفرات اردو بمیان دو آب وارد شدند.

زخمی ها و تلفات در این واقعه در حدود دویست نفر میشدند با کمک و همراهی سردار **نفران** زخمی ها جهت پاسمان **نفران** فرستاده شدند و در آنجا درمانگاه موفقی فراهم گردید.

دستور مرکز این بود که بعیر از محرو جبین که در **نفران** تحت معامله قرار گرفته اند بقیه اردو به تبریز برود و بهمین قسم عمل گردید.

اما جریان قتل خالوقربان که باعث این شکست و عقب نشینی گردید در میان عده اینطور شایع بود که این قتل بوسیله مصدرهای خالو کریم روی داده است و علت آن خصومت بین خالوقربان و **خالو کریم** بوده است خالو کریم زنی سوابق تهود و شجاعت خود در بین افراد انتظار داشت مانند خالوقربان بی دریافت دارد و چون با درجه سرهنگی زیر دست خالوقربان قرار گرفته بود

از وضع خود ناراضی بود .

موقن که جنگ بین اکراد شكك سينتقو و اردوی سالارظفر شروع شد خالو کریم موقع را مناسب دیده ارپشت یکی از سنگرها خالو قور باندا ترور میکنند، انتشار کشته شدن خالو قور بان در اردوسب گریه که امیر موقن نتواند انضباط را برقرار کند و بمقاومت ادامه دهد و در نتیجه دستور عقب نشینی داد و اردو یازدو خورد، بمیان آب عقب نشینی کرد .

اردوی سالارظفر که به تدریج رسید بیا بدستور برگر اصلحه سنگین خود را تحویل داد و بجهاتی که صلحت روز بود بجمع سلاح عمومی دست بردند فقط چند افسر از لشکر آذربایجان را مأور کردند بعنوان راهنما و در عین حال مراقبت تا تهران بفرات و سرگردگان اردو را هدایت نمایند .

علت این مراقبت بدین لحاظ بود که مسأله در «بین آمدن بفرات بسوی تهران عدای درسد بر آیند که به پناهگاه سابق خود یعنی سنکل بروند در این موقع هنوز کار سنکل یکی خانه نیافته بود و شخص بنام گمریت خان در سنکل سر و سدا می رانانداخته بود مخصوصاً این مراقبت از حدود طایفات و نجان بعمل میاید به همین علت احتیاط و لازم دیده و از عده مراقبت میگردید .

بالاخره عده وارد تهران شد و یکسره به بفراتخانه تپه سوار اعرام و محسن ورود همگی خلع سلاح شدند افسران و سردسته ها توقیف ولی بفران بکشت های مختلف ارتش تقسیم گردید . جلسه محاکمه بر ای افسران بفرات تحت نظر عبدالخان امیر طرهماسبی تشکیل گردید **آقای درگاهی** رئیس دزبان وقت نیز در این جلسه محاکمه مشورت داشت .

پس از تحفیفات و بررسیهایی که درباره عطل قتل خالو قور بان بعمل آمد خالو کریم و برادرش **خالوهر ادبزرگ** بجرم دخالت در قتل خالو قور بان محکوم باعدام شدند و در میدان مشق آرزو تبر ساران گردیدند . جزئیاتی چند از رؤسای کرد که بحبس محکوم گردیدند بقیه یا دادن سامن آزاد شدند .

خاطرات آقای سردت در اینجا بیا بیا رسید

دو نفر مر یور که از تسلیم شدن بقواء دولت سر پیچی داشتند همراه رضا خواجوی (معز المطنه) و سید حاجی محمد جعفر ابوالقاسم لزه و سید عبدالحسین حسینی و احمد کنگاوری مسافر معروف به «انف» و ابراهیم امینی و حسین زاده

در جزئی و علی‌اکبر ناصری و عبدالحسین مزارالسلطان سردار
محمی و آشوری و لادین و غیر آنها که تقریباً زمامداران
ایرانی انقلاب رشت بودند طبر قم چند تن از رفقاء دیگرشان
که با اخذ تأمین بطهران برگشتند با کور را در پیش گرفتند و
بامید برگشت بایران به موقع مقتضی دیگر ، سوار کشتی
شدند .

در طول مدت اقامتشان در کشور شوروی ماهانه‌ای فراخور هر يك
از آنها بر قرار و بنا بر دگان داده میشد که خواه راضی و خواه
ناراضی می‌بایست بهمان مقدار مقرر اکتفا کنند . مهاجرین مزبور
به مرور ایام چه باجل طبیعی بسرای باقی شتافتند و چه در اثر
حوادث و پیش آمده‌های غیر منتظره گشته‌شده و یا در قطار راه آهن
رفتند . تنها از میان آنان احمد اف که تخلیه مفارم متصرفش در
بادکوبه مطمح نظر بود مقاومت کرد و با تیراندازی بسوی مهاجمین ،
هفت تن از افراد پلیس را از پای در آورد و بالاخره با استعمال
گاز خفه‌کننده او را از داخل مفارم بیرون کشیدند و هدف گلوله
قرار دادند .

رشا خواجوی مزارالسلطنه بتوسیبه مقامات ایرانی بکشور برگشت و
چند سالی در طهران بگمنامی زیست و اخیراً رخت از جهان بریست ،
یکی از مجاهدین دوران انقلاب (حسن مهری) که از وضع مهاجرین
ایرانی در بادکوبه اطلاعات جالبی داشت نقل میکرد که روزی
احسان‌الله خان بکنگآوری بملاقات فریمان اف صدر کمیسرهای
ملی آذربایجان رفته بودند تا درباره انقلاب کشور خود و ارزیابی
نسبت بجزایران گذشته بحث کنند بکنگآوری مانند رویه پیشگیش
در گیلان ، کلتی بکمر بسته و جموشی بیاداشت فریمان که از لحن
سخنانش پیدا بود استهزاء است بکنگآوری چنین میگوید :
آقای حاجی محمد جعفر ! آمده‌ای بادکوبه را فتح کنی ؟
کنگآوری که از این سؤال متعجب میشود میبرد چطور ؟
فریمان اف که از غضب ، کمی سرخ شده بود جواب میدهد مگر

نمیدانید حمل اسلحه برای افراد غیر مسئول ، ممنوع است این کلت را چرا شما در شوروی بکمر بسته‌اید اسلحه شما با این اسلحه اینجا چکار میکنند و چرا در ایران نمائید؟ تا مورد استعمال برای این طایفه داشته باشید ؟ از این بیانات نیش‌دار و سرزنش مؤدبانه ، هر دو نفر خجل میشوند .

نامبرده يك مجاهد ساده‌ای بیش نبود که در اثر سیدجلال چمنی : ابرار و شادان بریاست دسته‌ای رسید تا جائیکه وجودش برای دیگران ایجاد خطر نمود و ما دیدیم چگونه جنگلی‌ها را از پشت سر تهدید مینمود و آنها را مجبور میساخت از جبهه چهار سرا و احمد گوراب تا و زبده عقب بنشینند ، سید جلال بعد از عطنی شدن نافرمانیش از جنگل رسماً بقواء دولت پیوست و پول قابل دریافت نمود و مأمور حفظ امنیت و فرماندهی جبهه‌ی منطقه‌ی اقامت خود گردید ، طولی نکشید که از دولت روگردان شد و راه دشمنی پیش گرفت و بزود خورد پرداخت وعده بسیاری از افراد قزاقی و افسرانشان را بخاک و خون کشید او تا کنیک بدوی جنگلی‌ها را بکار می‌ست مثلاً در نقطه معینی می‌جنگید و سپس شب‌ها روز بعد ، در محل دیگری که از جبهه جنگ مسافت بسیار داشت حمله مینمود . این تحریک جنگی بضمیمه شدن عمل وی ، رعب عجیبی بدلها افکند بطوریکه از برخاستن هر صدائی در قرارگاه‌ها بنوهم حمله سیدجلال ، انتظامات و سکون و آرامش بهم می‌خورد و دلها می‌طپید و نظامیان بحالت آماده باش در می‌آمدند اما تاکی این حال میتوانست دوام یابد ؟

رنج خستگی‌های شبانه‌روزی و پیاده روی و بیخوابی و مهمتر از همه جنگ و گریز از یکطرف و تنگ شدن حلقه محاصره از طرف دیگر عاقبت ، او را در شدد حیرت انداخت و تصمیم بفرار گرفت یکجا ؟ هیچ نفعی را باب طبع سرکش نمیدید بنظرش رسید نماینده‌ای بیاد کوبه بفرستد تا در زمین پناهتد گش مذاکره نماید . جمال سیاه بیاد کوبه رفت و خبر آورد که شخص سیدجلال و یکی دو نفر از

همراهانش را ممکن است پناه دهند ولی از حمایت بقیه افراد مسلحان معذورند جمال سیاه نتوانست این خواب را بسید جلال برساند زیرا بمجرد ورود بطالش به نیرنگ امیر مقتدر دچار شد باین معنی که او ابلاغ رسالت جمال را بتأخیر انداخت و علت این امر مذاکرات دبیر اعظم و فرج‌الله بهرامی و امیر مقتدر بود. سردار سید قیام سید جلال را تحریک امیر مقتدر میدانست و دبیر اعظم را نزد امیر مقتدر فرستاده بود تا در دفع غائله سید جلال از او تمهید رسمی بگیرد (۱) و این قول و قرار داده شده بود.

به نور محمد خان تره‌متن (یکی اردو طلبان دستگیر سید جلال) خبر رسید که سید جلال چمنی از جنگل‌های فومنات بیرون رفته و آهنگ طالش کرده است و این خیر واقعت داشت زیرا (یعقوب بیگ یکی از خوانین ماسال) با سید جلال ملاقات نموده و از طرف امیر مقتدر اطمینان داده بود که چنانچه بطالش برود مورد حمایت کامل است. گو آنکه سید ناز آقا (برادر سید جلال) از این محبت غیر مشرف خان طالش، کمی شبیه افتاد چه، چنین اعجازی را از ناحیه او محال میدید مگر با بسوگند یعقوب بیگ و اطمینان مؤکدی که او مأمور بود از طرف امیر مقتدر بدهد از تردید بدآمده عازم طالش شدند.

در روزهای اولیه ورود، مورد پذیرائی گرم قرار گرفتند غذاهای خوب از گوشت بره و فرقاوول و مرغ همچنین مکان مناسب و مخدمه‌های نرم و درختخواب‌های گرانها از نوع دارائی برای همه همراهانش مهیا شد ولیکن نقشه دستگیری سید جلال همچنان بقوت و اعتبارش باقی بود. روزی که بسید جلال تکلیف شد بمنظور تقافت به حمام پونل (۲) برود برای اجرای نیت خان طالش بهترین فرست بود سید جلال چمنی و تمام همراهانش باستحمام دعوت شدند و همان‌دم

۱ - باریگران عصر طلایی جزوه ۲۴ صفحه ۸۱

۲ - قصر بیلاقی امیر مقتدر

سواران جوژی خان فولادلو^(۱) با اشاره امیر مقتدر سر رسیدند و حمام را محاصره نموده مید و تمامی همراهانش را لختی بی سلاح دستگیر و پاکت‌های پسته و مأمورین بدرقه کافی به سیاه‌وزان برده و تحویل مقامات نظامی دادند - از دستگیر شدگان واقعه حمام ، تنها محمد آقا معروف به عمو جنگلی گوراب زرمخی با اشاره امیر مقتدر آزاد شد و دیگران برشت اعزام که همگی تبر باران شدند .

سید جلال چمنی هنگامی که عمو جنگلی^(۲) از همراهان ۱۴ نفریش سوا میشد پیام سختی برای زرغام السلطنه فرستاد او گفت از قول من زرغام السلطنه بگو من میهمانت بودم و میهمان در هر شرع و آئینی عزیز است. من از نا جوانمردیت آگاه بودم اما قسم‌های غلاطت قریب داد واقفوا شدم اگر مرد یا شرافتی بودی و مردانگی سرت میشد چرا آنوقت که لخت نبودم و اسلحه در دست داشتیم و وعده ما بیش از ۱۷ تن نبود جرأت نداشتی با پانصد سوار کرد و طالبش بمقابله ما بیائی و عرض اندام کنی اگر خون پاک در تن تو بود این عمل بیشرمانه را با میهمانت انجام نمی‌دادی حالا که کار از کار گذشته و همه چیز تمام شده و مرا بدست دشمن سپرده‌ای چنانچه زنده بمانم میدانم که چگونه تلافی کنم و اگر زنده نماندم که جدم از تو انتقام خونم را خواهد گرفت.

اسماعیل معروف پشاهزاده که از همراهان سید جلال بود با اینکه هنگام مرگ شمار شاه پرسی و وطن دوستی میداد معذرت‌های گویا مسلسل گردید خود سید جلال ، در موقعیکه تبر باران میشد فریاد میزد زنده باد سید جلال .

قصر بیلاقی زرغام السلطنه بعد از این واقعه طعمه حریق گردید و خود نصرت‌الله خان طالب زرغام السلطنه در مدت کوتاهی بمرض کزاز در گذشت .

۱ - شوهر دخترش (عفت الملوك)

۲ - نام این شخص در چاپ اول کتاب اشتباهاً جمال‌سیاه ذکر شده است.

از اتباع دیگر سید جلال یکی هم غلامحسین خان بهمیری فرزند حاجی درویش بود که بعد از کشته شدن سید جلال زنده و آواره بود غلامحسین خدابخش پشیری را نزد نورمحمدخان فرستاد تا تقاضای تأمین کند و بامذاکرات صلح از در تسلیم و اطاعت درآید نورمحمدخان این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد در سیدمر فاشه باهم ملاقات و سوگند یاد نمایند نورمحمد خان با سوارانش سید شرفشاه حرکت نمود و برخلاف انتظار در جنگل هفت دقتان م. ورد حمله غلامحسین و همراهانش واقع گردید تا جایی که چند تن از سواران نورمحمدخان بقتل میرسند و خود او مجبور به عقب نشینی میشود نورمحمد خان خدابخش را بعنوان شریک توطئه دستگیر و در بازار طاهر گوراب کتک میراند و برندان میاندازد و خود غلامحسین بعد از دستگیر شدن، در سوخته سرا تیرباران میگردد .

ماجرای این مرد انقلابی را تا آنجا دیدیم که هنگام فرار از ملاسرا در سیخان دستگیر شد و او را یکسما آوردند و پس از چند روز نگهداری بملکت عقب نشینی -

حیدرخان
عموعلی

های پی در پی حایش را تغییر داده و بقریه مسجد پیش که محل کوچکی در بین جنگل های اسوه توبه کله است فرستادند نغمه این داستان را از حسن الیانی (معین المرعایا) که بعد از تسلیم شدن بقواء دولت شخصاً برای نگارنده نقل کرده است بشنوید .

« جنگل تصمیم داشت به مجرد آرام شدن اوضاع ، حیدرخان را بمحاکمه فرا خواند زیرا دلائلی در دست بود که چنانچه ما باین کار دست نمیزدیم آنها یعنی عموعلی و احسان و خالو و دیگران سبقت میکردند و مانند کودتای دقمه پیش یاهمه ما هارا میکشند و یا بخت و خواری همه را بزنجیر میکشیدند بنا بر این لازم بود علت آنها را این تصمیم روشن گردد و اسرار نهفته از پس پرده های استنار در نتیجه انجام تحقیق و محاکمه بیرون افتد و خدعه های پنهانی و

توطئه‌های چیده شده فاش شوند لیکن هیچ وقت چنان ایام سخت و چنان عقب نشینی‌های نامنظم را پیش بینی نمی‌کردیم که حتی کمترین



سر اول سمت چپ ملا محمد حسن مصدق و سر دوم
حاجی درویش - هر دو سالی پیش از فتح الحجاز مرز آرا

مجال برای آرایش جنگی به ما نداد این بود که حیدر خان را به مسجد پیش عیان اهل خودم (آلبان) فرستادم که او را نگاه دارند

واز وی مواظبت کنند تا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود.

افراد ایل همینکه بشکست ما پی بردند و خاموش شدن آوازه جنگل را شنیدند و از کشته شدن برخی از سران سپاه و اسارت و تسلیم شدن مابقی آگاه شدند و دانستند که دیگر نام و نشانی از جنگل باقی نیست بعلت آنکه خود، در معرض مخاطره قرار نگیرند. حیدر خان را خفه کردند و در همان قریه مسجد پیش بخاک سپردند.

عموغلی دارای اجا پنجاه هزار پوطل (۱) نفت بوده و حق داشته است که از انبار (توبل) وصول کند و وجه آنرا به مصرف هزینه انقلاب برساند و هم چنین دارای مقداری جواهر که در ساک کوچکی جای داشت که بنظر بعضی محتوی این ساک جز بیب چیز دیگری نمی توانست باشد. عموغلی بعد از دستگیر شدنش تأکید نمود که ساک او را بخیاطی کاس آقا حسام واقع در بازارچه تبرمیدان ببرند برای یکی از آشنایان روسیه اش بیغام فرستاد که ساک مزبور را تحویل گرفته به مدیرالصنایع ابکی از دوستان طهرانش (برهانند آنچه شنیدیم ساک مزبور بخیاطی حسام برده شد و بعد از چند روز با نشانی روسیه اش آن، تحویل گردید ولی آیا به مدیرالصنایع عم رسید که برطبق وصیتش عمل نماید یا نه اطلاع درستی نداریم.

بنام خانوادگی (الیانی) و لقب (ممن الرعایا) بعد از

تسلیم شدن بقواء دولت و تحویل اسلحه جنگل و همکاری
حسن خان کیش دره ای با آنها به حکومت قومنات منصوب شد و دبری نماند

که دست ابراهیم نام ندامانی معروف به سه شنبه ای
مقتول گردید. ابراهیم ندامانی یکی از مجاهدین سابق جنگل
بدسته سید جلال تملق داشت که جزء اتباعش دستگیر و بطهران
اعزام و زندانی شد. محافل مطلع کشته شدن الیانی را با اشاره
سرتیپ فضل الله خان زاهدی (سپهبد) مربوط میدانستند چه، او بود

که علی‌رغم سلفش سرتیپ محمدحسین خان آیرم که از یوسف خان



سلطان حسین خان زند

شان شفتی نفرت داشت و بعکس به حسن البانی معین‌الرعا یا محبت
میوزید معکوس عمل مینمود . ابراهیم ندامانی قاتل معین‌الرعا یا
در خانه نایب عابدین لولمانی دستگیر و اعدام شد .

www.tabarestan.info
تبرستان

فصل پانزدهم

www.tabarestan.info
تبرستان

در حاشیه حوادث

www.tabarestan.info
تبرستان

لازمه قنایوتت بیانی بهنگام شنیدن، تامل
بهنگام گفتن و بصیرت بهنگام رسیدگی
و بیطرفی بهنگام قضاوت است .
«سفر اظ»

آنچه مر بوطه یمن داستان جنگل بود هر چند مختصر ،
در اینجا بیابان غیرسد و حال آنکه هنوز کلام اصلی
گفته نشده است و آن این است که از نهضت مر بور چه
خاصیت وجودی منرب گردید آیا بقدر عمر همشالهاش توانست مفید فایده ای
باشد و منشاء خیمات برجسته ای گردد.

وفیات اعیان

آیا ماهیت خود را آشکور که بود یا میبایست باشد نشان داد و شایستگی
را در مقابل تاریخ و نسل های آینده کشور بشود رسانید ؟

شك نیست که همه ی کوشش ها و تلاش های زندگی چه از نظر فردی و چه
از لحاظ اجتماعی بنیای مطلوب منتهی نمیشوند . تحلیل و تجزیه این امور از
جنبه های علمی و دیالکتیک مستلزم بررسی و مداخلات دقیق است چه با فعالیت های
در خشته که با همه ی قدرت و مهارتشان همچون حیایی معدوم میشوند و چه با
توطئه های مختصر که با سرانگشت مهارت و تدبیر بنیای مثبت میسرند . آنها که
پایه های تفکرشان بر تحقیق و موشکافی قرار دارد و در حاشیه حوادث بدنیال
روابط علت و معلولند سعی دارند در بررسی هر واقعه ای جهات پیروزی و با

عدم کامیابی را کشف کنند مخصوصاً در موارد عدم توفیق . روی عواملی که بچین نتایج منتهی شده انگشت بگذارند .

از آنچه در مقدمه بیان گردید جمعی از افراد صاحب‌دل و آزادمنش ، بدون هیچ شائبه حب و بغض تنها با عینک واقع‌بینی ، بهیست جنکلی نگریسته و از همان مقدار تلاشی که متناسب قدرت و امکانات ، در راه گستن زنجیرها و پیشروی بسوی هدف بعمل آمده قدردانی و حقشناسی نموده‌اند . جمعی دیگر بعضی بخوده گیری پرداخته غفلت‌ها و اشتباهاتی را مطرح ساخته از نغرض و انتقاد حتی استعمال کلمات در کیک خودداری ننموده‌اند . محك و معیاری که بوسیله آن بتوان شخصی و اعمالش افکار پرداخت و بیزان‌غش و عیارشان پی برد مناسبانه وجود ندارد . طبقات روشنفکر کشور ، در استنباط از حوادث حال و گذشته ، پیرو مکتب‌های تجزیده و تکه‌تکه و بید وحدت نظر و اتفاق عقیده حتی سلیقه کمتر بیش از بیستم می‌خورند . هر کس چیزی می‌گوید که فقط از دیدگاه شخصی خود صحبت دارد و در مقابل نظر دیگران بی‌باغ و بی‌اعتبار است . مایل و سنا جمله کلی که بکمک آن بتوان اظهار نظرهای متناقض را از هم نوا نمود و سره را از ناسره جدا کرد درست نیست . با این همه چنانچه قضاوت‌های افرادی عادلانه و از روی صحت و متکی بدلائل قطعی ابرار شوند و باغراض خاص و دشمنی و انتقام حوئی آلوده نباشند مقبولیت عامه خواهند یافت چه ، شرط اساسی هر قضاوت ، احاطه بعمق مسائل و توجه بحقایق امور و تجربه قضا یا با ترازی منطبق و عدالت و سروت است و در غیر اینصورت حفر کوهی و حفرگذاری مفهوم و اقمیش را از دست خواهد داد و بگفته یکی از بزرگان (سقراط) آنجا که حق و حقیقت نباشد همه چیز پست و زشت و بی‌مقدار است .

ما بر آنیم که در این فصل کمی از سنن بحاشیه برویم اما از آنجا بیکه خود ، سهمی در این نهضت داشته‌ایم ارزیابی آن بلاشبه از طرف ما صحیح نخواهد بود چه کمتر بین اتهامی که نسبت داده‌شود جانبداری و اعمال‌نصب است ، و تحمل این اتهام بر ما گران است تنها وظیفه‌ای که باقی میماند این است که ایرادات و انتقادات مطرح‌شده را بیک‌یک (تا آنجا که مطلقاً) بر شمرده و پس از توضیح مختصر که درباره هر یک از آنها خواهیم داد قضاوت عادلانه‌ای

با تفکار عمومی را گذار کنیم.

علامه فقید **محمد قزوینی** در یادداشت‌های تاریخی خود بنام «وفیات اعیان» درباره حیدرخان عموغلی چنین نوشته‌اند :

«حیدرخان مشهور بچراغ برقی یا بمبوست که اسم اصلیش تاریخ‌نویس بوده یکی از روساء و ارکان مجاهدین خارجی یعنی غیر ایرانی بوده مثل قفقازیان و گرجیان و ارمنه که از اول تأسیس مشروطه ایران داوطلبانه باین مملکت آمده بودند» تا آنکه با شرح احوالش که حاجتی بتقلیمه‌ی آنها در اینجا نیست رسیده و منویسند و نامبرده در اوایل سال ۱۳۴۰ قمری مطابق پانزدهم شهریور ۱۳۰۰ شمسی از طرف بالشویک‌های باکو بگیلان آمده با اتباع میرزا کوچک‌خان جنگلی مخلوط گردید اما چون وجود او از طرف اتباع میرزاملنون تشخیص داده شد ایشان او را در آنجا کشتند» (۱)

این گفتار کمی با نوشته مورخ شهیر (احمد کسروی) در تاریخ مشروطیت ایران اختلاف دارد زیرا در چند جای کتابه مزبور حیدرخان اصلاً اهل سلسله مرقی شده که در تغلیس تحصیل مهندسی برق بمنموده است علاوه وجودش مورد سوء ظن اتباع میرزا نبود و احتراماتی فراخورد بشخصه بزرگه انقلابی در باره اش مرقعی میگردد از این گذشته بشرح توضیح صفحات ماقبل، نامبرزاونه اتباعش که در این مورد حمل بر اطرافیان نزدیک میشود کسی حیدرخان عموغلی را نکرشته است این شایعه علی‌الظاهر مستند باشعار لاهوتی است که در دیوانش بشرح زیر آورده است :

میرزا میگوید:

نه من باید که در تاریخ این کشور سمر کردم
در ایران شخص اول شاه بی تاج و کمر کردم
اگر همدست معنی مردم بی سیم و زر کردم
پس این جاء و جلال و دولت و شوکت چه خواهد شد

حیدرخان در حبس :

ز حبس پیشوای خود قنای احتماهیون
بریشان بود و دشمن شاد ازین کردار ناموزون

از این رو طالع اردوی دولت گشته‌رور افزون
سپاه شاه‌اندر حمله از کیهانرو از هم‌امون

یکی از شب‌های مخوف :

شب تاریک و باد سردی و بوران زحد افزون
برندان خال‌حیدر زین هیاهو بود دیگرگون
دلش پیش رفیقان چشمش از زور غضب‌پر خون
دو دستش محکم از پی بسته و زنجیر در گردن

و بعد :

در آن تاریکی شب هبیتی وارد برندان شد
پس برفی برد کز بیتی و شمی فروزان شد
به پیش‌اهل زندان صد ملبون نمایان شد (۱)

سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیر باران شد

بدیهی است که اشعار مزبور یا همه هنرنامه‌ی‌های شاعرانه و بما همه احترامیکه شادروان ابوالقاسم لاهوتی نزد آذادبخواهان ایران داشته است و هنوز هم دارد کاشف از یک واقعیت مسلم نیست و نشان از تأثیری میدهد که یا لاهوتی از قریط غلبه احساسات، و بر اثر آن بین رفتن یک تن از مجاهدین غیرتمند مانند عموغلی که کم‌تظیر و یا بی‌تظیر بود، دست داده و مسلماً همه‌ی دوستان عموغلی در این تأثر و تأسف داشته‌اند اما شایسته نبود ابراز یک چنین تأثیری بشکل پر خاش‌های انتقام جویانه تظاهر کند و بطوری که دیده‌ام غل و زنجیری در کار بوده دستی از پشت بسته شده و شمی فروزان نگشته و تیر بارانی رخ نداده است. خامیت انقلابات مشرق زمین همین است که قاندهایش را سرانجام در لهیبش میسوزاند و خاکسترشان را بیاد فنا میدهد و این مسئله آنقدر که از پی توحهی بهدف و لجاجت‌های جاهلانه و حتی خودخواهی پیشوایان قوم ریشه میگیرد بهیچ انگیزه دیگری ارتباط ندارد. شواهدی که میتوان بر تأیید این مطلب اقامه کرد فراوان است یک نمونه آن که هنوز از خاطرها محو نشده داستانی است که در سنوات اخیر در همین کشور رخ داده که همه بتفصیل از آن

(۱) مقصود میرزا کوچک است.

مطلع و آگاهند و احتیاجی بشرح و توضیح ندارد از این روش گفت نیست از اینکه گفته شود اختلاف بین میرزا و عموزلی که معلوم نبود روی چه زمینه منطقی و مبنای اساسی بوجود آمدند مشمول همین حکم کلی است شاید هم بتوان گفت که مقدرات ، در تعیین سرنوشت هر دو نفر بی دخالت نبوده است .

در تاریخ احزاب سیاسی بحملات زیر بر میخوریم :

تاریخ احزاب سیاسی - وثوق الدوله آمدود و سال هم خوب کار کرد غائله گیلان و دیوان بهار و کاشان ختم شد غائله تبریز هم میرفت حل شود که دولت موقوف کرد (۱)

- بکروبا قبل از ورود بالشویکها با پسران حکومت میرزا کوچک در رشت دایر گردید (۲) .

- جیزی نگفت در سنجیر آمدوم بین دوستان خود پنهی فامیل تبریز و تیمورتاش و سید ضیاءالدین ارتباط صمیمانه ایجاد کنم (۳) .

- جمهوری خراسان نیز مانند جمهوری گیلان بود : آقای سید محمد تدین که از طرف حزب دموکرات از مرکز بملاقات میرزا کوچک خان زعيم جنگلیان برشت رفته بود ضمن سخنانی که از زعيم ملی شنیده بود این بود که ما نا هر جا که بتوانیم جلو میرویم و قصد داریم نداریم که ایران را بتصرف آوریم . از حرکات میرزا و همچنین از طرز رفتار کتل پیدا بود که قصدشان تصرف ایران و ایجاد حکومت مرکزی صالح نبود بلکه بهمان ولایاتی که در کف داشته قانع بوده اند (۴)

- اگر مرحوم میرزا در سال ۱۳۳۶ که طهران بین دولت های ست و شیرازه در رفته دست بدست میگفت به تهران حمله کرده بود بدون هیچ شکی دولت ایرانا مانند موم در دست او و اثباتش نرم شده و

(۱) صفحه ۲۹

(۲) صفحه ۴۹

(۳) صفحه ۶۴

(۴) صفحه ۱۵۱

بمیل آنها ساخته میشد و همان کاری که موسولینی بعدها در ایتالیا کرد و از شمال حمله کرد و با سازش سری اهالی پایتخت، شهر رم را بدست گرفت و پادشاه ایتالیا نیز بدو تسلیم شد میرزای ماس هم کرده بود... (۱)

- بین خالوقریان و میرزا نزار شده خالو از میرزا جدا میگردد و حیدرخان عموعلی که از احرار دموکرات بود بدست میرزا کشته میشود (۲).

و دیوبان بهار تألیف محمد ملکزاده چاپ ۱۳۳۶ چنین آمده است:

شد باقبال شهنشه ختم کار جنگلی

جنگل از خلخال و طارم امن شد تا انزلی

دولت دزدان جنگل سخت مستعجل فتاد

دولت دزدی بلی باشد بدین مستعجلی

استاد بهار بلوریکه قبلا دیده ایم از دموکراتهای تشکیلی از طرف - داران جدی سیاست و ثوق الدوله بود و لازم بنوضیح است که یگانه هم وثوق الدوله برانداختن جنگل و هموار ساختن نقشه های سیاست انگلستان در ایران و رفع هر گونه مشکلات و دشواری های مربوطه بوده در اینصورت و با وصف مسلم بودن این موضوع تجلیل از یک جنبین شخصیت مقتضی که خیانت های علنی او ب مردم ایران محقق شده شایسته مرد آزاده و پاکباز و شاعر گرانمایه ای همچون بهار نبود و این مسئله را باید بنام و یکی از اشتباهات سیاسی و آتمرحوم ثبت نمود . بعلاوه در صحت این گفتار که ما قصد نداریم ایران را بتصرف در آوریم ، تردید است چه هیچ يك از زعمای جنگل جنبین سخنی را بیاد ندارند و آنرا تأیید نمیکنند ولیکن این مطلب که ما هر جا بتوانیم پیش میرویم ، مسلماً از گفته های میرزا است و نشانه محدودیت قدرت است و تأکید اینکه بیشتر قتهای آینده جنگل ، منوط بتوسعه و تکمیل این قدرت میباشد در حقیقت بیان مزبور ، عکس نتیجه ای است که از گفتار میرزا کوچک استنباط شده زیرا مفهوم جمله

(۱) صفحه ۱۵۹

(۲) صفحه ۱۶۵

اخیر، عزیمت بظهران و ایجاد حکومت مرکزی صالح در آن مدغم و نهفته است. گذشته شدن حیدرخان عموغلی بدست میرزا تیر بر حسب آنچه قبلاً توضیح شده عاری از صحت و ارجحیت واقع بدور میباشد.

در این کتاب تاریخی نفیس بنام **مورخ الدوله سپهر ایران در جنگ** که خدمات ملی فائده نهدت جنگل را بحق ستوده اند چند جمله نامأنوس دیده شده از این قبیل:

- شیخ محمود کوس اندیش بریاست سواران ایلخی و

جریک برگزیده شد (۱).

- در همان ایام جمعی دیگر سرکردگی خالوقریان و برادر احسان‌الله خان از بلاد کوبه وارد شدند (۲).

- حیدرخان عموغلی مقدانی باقواء جنگل جنگیده در حین حریق ملاسرا احسان‌الله خان فرار نمود و حیدرخان عموغلی قبل از آنکه نزد میرزا برده شود بوضع فجعی بقتل رسید (۳).

نخست باید توضیح شود که شیخ محمود کسمائی (کوسندشتی) سردار حاجی احمد کسمائی مردی روحانی بوده و عبقوقت بریاست ایلخی برگزیده شده بود و خالوقریان که یک مجاهد ایرانی و اهل مرین بوده از بلاد کوبه بیامده و حیدرخان عموغلی عبقوقت باقواء جنگل جنگیده و در حریق ملاسرا احسان‌الله خان اصلاح‌نظر نداشته و قتل حیدرخان بشرحی است که قبلاً بیان شده و این اشتباهات از نظر صحت وقایع تاریخی مستلزم اصلاحند.

در کتاب مزبور تألیف س. ع. آذری چنین مذکور

است: **کتاب بیرنگ**

نهضتی را که میرزا در رشت و جنگل ایجاد نمود با لوان

مختلف رنگ پذیر شد اخلاف او با احسان‌الله خان و سپس خالوقریان

باعث شد که این نهضت ۹ بار تغییر لون دهد.

(۱) صفحه ۳۸۶

(۲) صفحه ۳۸۲

(۳) صفحه ۳۸۳

میرزا بهشودت عقیده نداشت رفته رفته استبداد رأی بر سایر صفاتش
 چیره شد. سخنان رفقای سمیمی و باوقای خود را بهیچ مبسوت
 کم کم غرور و بیعت و خودسری بر وجودش مستولی گردید تما سر
 انجام باد تکاب قتل بی رحمانه حیدرخان عموغلی مجاهد و موکرات
 معروف انقلاب مشروطیت فرزند خلف ایران شیرازه کار از دستش
 بیرون شد و در گروههای طالش و خلخال از سر ما سیاه گردید ورنود
 -رقش را بریده بمنوان ارمغان پریها برشت آوردند.
 خطای میرزا کوچک خان نسبت بقتل حیدرخان عموغلی محرز و
 مسلم و از این جهت نام خود را در تاریخ انقلاب جنگل برای همیشه
 لنگدار نمود.

در این باره آنچه باید گفت شود گفته شده است نوسیح اسافنی ما این است
 که واقعه ملاسرا يك تصمیم غیر انقلابی و يك نقشه مطالعه نشده بود چه اگر
 دستگیری افراد کمیته حتماً ضرورت داشت شروع دیگری که حتی یغالی کردن
 يك تیرهم احتیاج نباشد میشد این امکان را بوجود آورد و اسولا بعضی رداست
 که اختلافات موجود ولو برای بدست گرفتن قدرت بپردازد مسالمت آمیز و بدون
 خونریزی حل میشد زیرا هدف ها بشکل «آدم» و «غیب» و «انگور» ظهور
 میافت بدیعی است که نتیجه تصمیمات مطالعه شده و تبعیت از احساسات تند و
 حاد جز این نمیتوانست باشد که همه زحمات گذشته یکباره برباد رود و همه
 ارکان انقلاب یکی از پی دیگری فروریزد لیکن تغییر لون آنها ۹ بار بهیچوجه
 نمی تواند قابل قبول باشد زیرا جنگل يك رنگه بیشتر نداشت و آن رنگ ملی و میهنی
 بود و برای جلاو شفافیت همین رنگ بود که با استقبال حوادث و قربانات مساعد
 میرفت. بنا بر این تمییر اختلاف افراد بتغییر لون صحیح نیست چه اصلا میرزا
 و خالوقربان اختلافی باهم نداشته اند. خالوقربان مرد ساده بی سواد بود
 که تبلیغات مخرب دیگران در وی مؤثر میافزاد و بزودی ازجا در معرفت زیرا
 قوه تعقلش ضعیف بود ناجائی که بصورت آلت فعل درمی آمد و مخالفین میرزا
 او را هم چون مهرای علیش بکار میبردند آن چه مسلم است حیدرخان عموغلی
 مرد شجاع و مبارزی بود شاید نام اصلیش بشرح مذکور در وفیات اعیان،

همان تازی وردیف باشد زیرا در آذربایجان ایران و قفقاز نوعاً از این قبیل اسامی فراوانند اما قبول این مطلب که تاریخ انقلاب جنگل را میرزا یا قتل عموغلی لکمدار نموده است اغراقی است آمیخته بفقدان منقطع.

در کتاب مزبور که آنهم تألیف س.ع. آذری است و

در دیماه ۴۴ تجدید چاپ شده مقداری از مطالب

منلوط و عاری از صحت دیده شد بدین شرح :

- عده جنگلی ها بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر شد

قیام کلنل

محمد تقی خان

(صنحه ۱۴۹)

- کار جنگل بجائی رسید که برای نخستین بار میرزا اعلام جمهوریت کرد. این بار کار او تکرفت. برای بار دوم در ۲۴ رمضان ۱۳۳۹ لایحه ای از طرف او در رشت انتشار یافت که در آن لایحه میرزا خود

را رسماً بریاست و زمامداری معرفی نمود (صنحه ۱۵۱)

- در همین هنگام پادشاهی بکله اش خورد و چند نفر از کارکنان صدیق فیض از قبیل سردار محی و حاجی میرزا احمد کسائی و چند نفر دیگر را دستگیر و محبوس ساخت.

- اقدام دیگری که در آن موقع کرد تشکیل یک کمیته بعضویت احسان الله خان و خالوقریان و میرزا محمد علی خان و دو نفر دیگر که نام آنها نوشته شده است باسافه یک نفر روس - با آنکه صفت واقعی در قواء مرکز وجود داشت میرزا پارا از رشت فراتر نهاد - حیدرخان که از جندی پیش در باکو مکران اوضاع گیلان بود ظورش این بود که با رفع اختلاف میان جنگلیان راست و چپ جبهه قوی تشکیل دهد و با انگلستان از درپیکار در آید و با این نیت پاك بگیلان رفت و پس از سه روز استراحت قرار میشود در محلی بین طرفین ، ملاقات روی دهد و بکار اختلاف رسیدگی شود. هنگامی که دسته جناح چپ حاضر و در انتظار بودند که میرزا کوچک و اتباعش بیایند از چهار سو مورد شلیک قرار میگرفتند جمعی مقتول - عده ای اسیر - حیدر خان در سپیخان بدست معین الرعایا محبوس و شبانه در زندان تیر باران می شود .

نویسنده ارجمند اطمینان می‌دهیم که عده جنگلی‌ها هیچگاه از پنج‌شش هراتن تجاوز نکرد - اعلامیه‌ای بنام جمهوریت بیش از یکبار آنهم در ۱۸ رمضان ۱۳۳۸ انتشار یافت - سردار محی در تعداد جنگلی‌ها نبود تا از همکاران صدیق محسوب شود و مطالب مربوط با او حاجی احمد کسمانی و دیگران در صفحه ۱۹۵ همین کتاب تفصیلاً بیان شده است - داستان کمیته انقلاب و حریانات مربوط به پدر خان عمومی در صفحات ۴۱۶ و ۴۲۳ همین کتاب ذکر شده است .

محتویات کتاب آقای آذری در این باب طاهرأ ما خود و مقنن‌ساز کنای است که بنام : دکتر حشمت که بوده و نشر یافته است مؤلف این کتاب میرزا محمد تمیمی خالغانی است ولی بیشتر مطالب کتاب مربوط به دکتر علی اسفندخان حشمت است - مرحوم دکتر علی اسفندخان حشمت که خود را دکتر حشمت ثانی می‌نامیده اصرار داشت که در کتب شهرت او برادر شهیدش (دکتر ابراهیم حشمت) عقب بیاید و نامش در مرز افراد برجسته تاریخ ذکر شود لیکن استعداد کسب این مقام را نداشت معذرتاً آنجا که مقدورش بود پیش رفت و در ارضای غرور جاه طلبانه اش کوشید - او بر آن بود که از کفه شهرت و محبوبیت میرزا نگاهد و متناً بلا یکنه لیاقت برادر شهیدش بیفزاید و سرانجام نقش بزرگ ماجرای انقلاب گیلان را بشخص خود اختصاص دهد. اشتباه عمده‌ای از نویسندگان که مطالب کتابشان را از کتاب مزبور اخذ و اقتباس نموده اند از همین جا است که مندرجات کتاب مزبور را تماماً صحیح و غیر قابل خدشه فرض کرده‌اند و حال آنکه نیمی از گفتار کتاب، تحریف حقایق و نیمی دیگر بواقعات جنگل غیر مرتطبانند.

سید عهده‌ی خان فرخ (معتمد السلطنه) که قسمتی از اطلاعات هفتگی دوران ساموریت دولتش را در دست با دارا بودن ست و کار گزاره گذرانیده در مجله اطلاعات هفتگی چنین نگاشته‌اند : (۱)

- سید عبدالوهاب که از آزادخواهان گیلان بود با اطلاعات ناقص

خود سیاست دول اروپا را حل مینمود .

- من جنگلی ما را متوجه کردم که کبینه جنگل و جنگلی ما در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل فیل هزاران مرتبه کوچکتر و بی اهمیت ترند .

- از خارج مخصوصاً طهران اشخاص هوجی و جاه طلب و شاد ، جنگل را با تبلیغ ، اهمیت داده و آنرا چندین بار بیش از آنچه بوده اند جلوه میدادند یکی از این اشخاص دکتر اسوالقاسم خان از اهالی لاهیجان است که مدتی مبلغ بهائی ها بوده و ادعا میکرد که در فرانسه تحصیل علم نمیکرده است این شخص از حاسوس های سفارت انگلیس بود .

- از سنوقی الممالک تلگراف رمز رسید که بوسیله جنگلی ما از مسافرت انگلیس ها بپاکو جلوگیری شود .

- من بجنگلی ها امر اجمعه کردم و متوجه شدم بقدری معتبرند که حتی کوچکترین اقدام هم نخواهند نمود .

- من با وسایل عملی و تدابیر و تحریک روشها هر قدر وسایل حمل و نقل بحری در ساحل بود دور کردم تا آنجا که برای مسافرت بشمال دریای خزر وسیله ای در امرلی بدست نمی آمد در این موقع ۶۳ انومبیل از راه قزوین وارد شد و جنگلی های ترسو نتوانستند از این پول های هنگفت و مهمات زیاد استفاده نمایند .

اولا عده ای از روحانیون بنام ، که در انقلاب ایران شرکت داشته اند در موارد عدیده اثبات کرده اند که اگر از بعضی تحصیل کرده های فرنگ بدیده خوش فهم تر و مجرب تر و مآل اندیش تر نباشند کم ضرر ترند و بنا بر این انتقاد از یک روحانی آزادیخواه متمیز این است که درک سیاست های اروپائسی فقط بعهده مخصوصی که انتقاد کنند از آن جمله است انحصار و اختصاص دارد و بدیگران نمیرسد که در قلمرو حقوق طبقات ممتاز وارد شوند . آقای قرخ گویا مطلع نبوده اند که سید عبدالوهاب صالح یکی از پیشقدمان انقلاب مشروطیت و از افراد مطلع و فعال و آبدیده این نهضت بود که بجرم همین فهم و فعالیت سیاسی مدتها

بدنور فکر اسفخونول تزاری روس از خانه ولانه اش آواره و در تیمپیمیر است
 بجه دلیل آقای فرخ حق نداده اند چنین فردی که مطلع سیاست دنیا است و از حرکات
 کشور خویش محققاً از آقای سناتور آگاه تر است در حل مسائل پلینیکسکی ما حفظ نظر
 باشد ؟ این امر که جنگلی ما در مقابل انگلیسها در حکم پشه اند کلام برجسته است
 که نمونهائی از اندیشه های عین پرستانه ؛ گوینده آن است مسلماً اگر چنین
 مطالبی را آن روزها بیان نمیدادند کسی با اهمیت این کلام و با بهتر بگوئیم به
 اهمیت این اعجاز پی نمیرد .

جاسفانه نوشته های شان در باره دکتر ابوالقاسم خان لاهیجانی معروف به
 و فرید و تیر صحیح نیست نامبرده که آخرین سمتش در دستگاه بهداری دولت
 ریاست بیمارستان ارتش در درخانیه با درجه سرهنگ تمام بوده هیچگاه دعوی
 تحصیل طب نمیکرد و در مطلع بهائیه نبوده است عددی بود مسلمان و چیز هم و وارده
 جریانات سیاسی و اداریه و مجری و حاذق گیلان زمین بشمار می آمده است . تحصیلات
 طبیش را در پاریس به پایان رسانیده و بدریافت دیپلم دکترای غیر مستمراتی که
 حتی می توانست در خود فرانسه طبابت اشتغال ورزد نایل گردیده بود . بک عنصر
 آزاد بجوای و سرریح اللوجهائی که طالب خود ستائی و عظمت فروشی ؛ مانند آقای
 فرخ) نبود و کسی از گیلانیان حشمناس او را جاسوس انگلیسها ندانسته و نام
 او را حزبنیکسکی یاد نکرده است و این اظهارات آقای فرخ قابل تأمل است .

اینکه نوشته اند جنگلیها بقدری ترسو بوده که کوچکترین اقدام نکرده اند
 ولی او بانداییر عملی و سابل حمل و نقل یحری را بگتته از ساحل دور نمود
 گویا مقصود شان همان قایق های مسافر بری است که بین انزلی و غازیان مدام
 در حرکت بوده و با لشکهای ترکمنی که دور گردنشان از ساحل کاریک لنگه سی
 (قایقران) است و یک دوکان (ترکمن) هم می تواند باسانی انجام دهد و مهارت
 و تداییر عملی هم لازم ندارد و الا چنانچه مقصود از دور کردن و سابل حمل و نقل یحری
 و کشتی های بخاری ؛ میبود حای این پرسش است که بانداییر ماهران همزبور که
 ایشان برای جلوگیری از گرفتاری انگلیسها بفقار بنادر بسته پس انگلیسها بجه وسیله
 یا کورسپار شدند ؟

آقای فرخ که اکنون دوران باز نشستی را طی می کند و دست محکم له بملت
 کبیر سن و کپولت ارتضدی بمقامات وزارت و سادات و سفارت و نمایندگان مجلس
 کوتاه است پیروی از نظرات قدیم و سالخوردگان هم بدانش که دروغ و راست

مطالبی را منظور تشخیص و تقرب بمبادی قدرت سرهم می کنند و بنام «خاطرات دوران خدمت» بخورد مردم میدهند اخیراً مطالب بیشتری راجع جنگلیها به خبر نگار مجله «سپید و سیاه» بعنوان مصاحبه بیان داشته و بمباحثه خویش جنبه تاریخی داده اند.

متأسفانه روح خودستایی و حماسه سرایی که در سرتاسر بیانات قبلیشان جلوه گر بود در این مصاحبه همچنان به چشم میخورد مخصوصاً جملات تلخ و سخنان طنز آمیزش نسبت به اعضاء هیئت اتحاد اسلام که مینویسد «ناگهان پیدین از آب در آمدند» - «جمهوری گیلان از میان انبوه درختان تناور و کنار بوته های تمشک وحشی ظهور پیوست» - «بمیر را گفتم بشرطی حکومت گیلان را قبول میکنم که تو در امور داخلی این ایالت مداخله نکنی» و از این قبیل قریبا بیست نفر و حکیمانته، خواننده را بناچار بیاد پهلوان پنبه های قدیم و هنرنمایی دون کیشوت های ادوار گذشته می اندازد (با تمامی این احوال نتوانست این حقیقت مسلم را منکر شود که قائمدهیئت جنگلی (میرزا کوچک) مردی وطن پرست و آزادیخواه و دلیر و بی طمع بوده است و جنگلیها مردانی شریف و وطن دوست و انگیزه های جز آزادیخواهی و ایران دوستی نداشته اند).

مورخ فقید احمد کسروی در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان

تاریخ ۱۸ ساله چنین نوشته اند:

آذربایجان - گروهی که برای تیر دبا بیگانگان بر خاسته افزودن بیگانگان می شدند.

- برای دشمنی با انگلستان، با آلمان و عثمانی بستگی پیداوسر کردگان اطریشی در میان خود میداشتند و جای افسوس است که آلمان و عثمانی از دشمنی ایشان با روس و انگلیس سود می جستند.

- از آنسوی جنگلیان نادیری پیروی از اتحاد اسلام مینمودند و میرزا کوچک خان بهمین نام نمایندگانی پهلران فرستاد ولی سپس با تورشیان روس که به اتزلی دست یافته بودند بهم بستگی پیدا کرده پیروی از راه و رفتار آنان نمودند. اینها هیچ سازشی نمی توانستی

۱ - مصاحبه آقای فرخ سدرج در شماره ۶۰۷ مجله سپید و سیاه مورخ دهم

اردی بهشت ۲۲

۲ - شماره ۶۰۸ مورخ ۱۷ آذر ۵۵ - بهشت

داشت و خود دلیل است که پیروی از یک راه روشنی نمیداشته‌اند.^۱
 - اسکندر نامی از ایشان بدولتبان پیوست .
 - دکتر حتمت و معزالسلطنه و موفق السلطان و میرزا علی اکبر خان
 که از سردستانان بودند با هزار تن دستگیر افتادند.^۲

ما قبلاً دیده‌ایم که افسران اطریشی و آلمانی و عثمانی که در جنگل همکاری
 میکردند اسیرانی بوده که روسیه فراد و جنگل پناهنده شده بودند و شکی
 نیست که رد درخواست پناهندگی آنان دور از جواسریدی محسوب میشد کما
 اینکه تسلیم تعدادی از خارجیان مقیم ایران که بکارهای فنی اشتغال داشته‌اند
 بمنفقین، در جنگ دوم جهانی تا حدود زیادی بی‌رسمی مادر دنیا صدمه زد
 اساساً هم جنگی جنگلی‌ها با شورشیان روسی اجباری و الزامی بود و این اجبار
 از زمان بمباران غازیان و عقب نشینی قواء انگلیسی آغاز گردید. اینساندگی جنگل
 در برابر نیروی مهاجم کثیرین تأثیر نداشت چه در جائیکه دولت امپراتوری
 انگلیس نمی‌توانست با همه تجهیزات استوار جنگل‌مانش تاب مقاومت بیاورد اینساندگی
 یک عده جنگلی چریک که حتی سلاح کافی در اختیار نداشته‌اند سست‌بند نظر می‌رسید
 از این گذشته جنگل چنین می‌پنداشت که این طوفان پرودی قزو خواهد نشست
 زیرا قواء مهاجم بقصد تملک این نقطه از خاک کشور را نیامده بودند بلکه فعالیت
 انقلابیون را که طرد قواء دنیکی از آن حمله بود دنبال مینموده و بنا بر این به
 مصلحت نزدیکتر بود که برای حفظ نفوس و اموال مردم گیلان جلوی سابعامت و
 خرابکاری‌هایی را که حیثاً امکان داشت از پر خورد خصمانه جنگل با آنها به
 مردم می‌رسید بگیرند - مقابله جنگل با انگلیسیها و سازش بعدی آنها نیز یک
 چنین مصلحتی را بوحود آورده بود و تردید نداشت که جنگلیها همیشه از یک
 اصل کلی پیروی میکردند و آن اینکه از هر پیش آمدی بنبغ انقلاب ایران
 استفاده نمابند زیرا عقبماندگی ایران را اردیر زمان نتیجه نفوذ و مداخله سیاست
 انگلستان شناخته و این قولی بود که عموم آزادبخواهان ایران در آن اتفاق داشتند
 بنا بر این دشمنی با سیاست انگلیس و لوازم سازش با دشمنان، با تحارب تلخی
 که اندوخته بودند دور از منطلق نبود و مشروع تلقی میشده است . اسکندر نام که
 نوشته‌اند بدولتبان پیوست همان اسکندر خان امائی مجاهدت‌های مشروطیت است

۱ - صفحه ۸۱۷

۲ - صفحه ۸۱۹

که در شهامت و پاکبازی شهرت داشته و تا آخرین قدم با جنگل همسراه بوده و هنگام پاشیدگی قوای بعیر را یوسف خان شبان شفقتی تسلیم گردید اما دستگیر شدن موفق السلطان و میر السلطان و میرزا علی اکبر خان نام ظاهر آینه بی برایشباه است زیرا شخصی بنام **موفق السلطان** املا در عداد جنگلی ها وجود نداشت - معز السلطنه (رضاخواجوی) همراه احسان به روسیه مهاجرت نموده و دستگیر نگردید و اما علی اکبر خان نام ، آنکه نام خانوادگی اش و ناسری، و از همسراهای سابق کمیته مجازات طهران بود با تفاق مهاجرین به روسیه رفت و دیگری که علی اکبر خان حتمی برادر شادروان دکتر حشمت بود با قوای ابوالجمعی خالو قربان تسلیم فرماندهی نیروی دولت گردید .

قیام در کتاب مزبور نگارش **ظاهرزاده بهزاد چنین**
آذربایجان مسطور است :

- این خبر گفته‌های عباس خان را بخاطر می آوردم و برای هر کسی ایجاد تصور می کرد که آیا حیدر خان در تفسیر سیاست نسبت به روسها عجله کرده و روسها از نقشه پنهانی او حیرت دار شده و میرزا کوچک خان را اغفال کرده علیه او شورانگیزه انداخته
- در این حین و بیس حیدر خان از طرف یکنفر روس بقتل رسید
- گفتند چون حیدر خان دانست که یکنفر روسی از افراد میرزا کوچک خان قصد جان او را دارد برای رفع سوء تفاهم و آشنی نزد او رفت و گفت ما که با هم دشمنی نداریم و من آمده ام خود را معرفی کنم چون حیدر خان بدقیقت چنین اقدامی کرده و نتیجه خوب گرفته بود تصور میکند این دفعه هم میتواند اختلاف را از بین ببرد ولی حریف نا جوانمردانه از فرست استفاده کرده سینه آزاد مرد را هدف تیر ماوز قرار داد .^۱

این گفتار نیز از همان مقوله گفته‌هایی است که بدون اشاره بدلیل درباره قتل حیدر خان عموعلی منتشر شده است. همه میدانند که در عقاید عموعلی کمترین تغییر راه نیافته و میرزا کوچک خان جنگلی در تقرب سیاست شوروی

۱ - عباس خان برادر بزرگ حیدر خان عموعلی بود

نزدیک تر از عموغلی نبود شاید مراد نویسنده از ذکر «یک نفر روس» همان گائوک آلمانی باشد که بزبان روسی تسلط کامل داشت یعنی همان کسیکه تا آخرین دقائق حیات، بامیرزا بود و از دوستان صمیمیش بشمار میرفت تماماً متناسباتش با عموغلی چندان حسنه نبود و حسن تفاهمی یا یکدیگر نداشته اند و الا از طرفداران میرزا کسی از اقیاع روس وجود نداشت که قصد جان عموغلی را بکند و این داستان بکلی ساختگی است.

در این کتاب که مؤلف آن حبیب الله مختاری است

جمعه ای است مبنی بر اینکه صفحات رشت و لاهیجان

و بارندران و گرگان را میرزا کوچک خان و حمعی از

اشرار و اعوان او شروع بچپاول و غارت کردند^۱
در حالیکه جنگل هاشمچکاه بگرگان نرفته و فقط بکنار از نیروی اعزامی
بمنازندان وسیله گرگانی ها دعوت بعمل آمده که صقر نام معروف به «لنگه چی»
باعده ای عازم این مأموریت گردید که به مجرد ورود به «بندرجز» با آنها حمله
شد و همگی بقتل رسیدند. متهم ساختن جنگلی ها بچپاول و غارت در صورتیکه
آلوده بفرض خاصی نباشد ناشی از بی اطلاعی و عدم احاطه نویسنده کتاب به جریان
وقایع است

روشن ترین و منصفانه ترین گفتار، در باره جنگل همان

تاریخ اجتماعی و اداری است که در این کتاب منعکس است.

دوره قاجاریه - انگلیس ها با آنکه طبعاً از وجود این قوه که خار راه

آنها بود بسیار ناراضی بودند هیچ وقت با آنها طرفیت

مستقیم نمیکردند بلکه گاهی بیچراخف و زبانی دولت های ایران را

مانند دومورد در کابینه و توقالدوله و امیداشتند بتوان و حدت حکومت

باقوه جنگل طرفیت نمایند.

- میرزا کوچک در تمام مدت نهضت جنگل بکقدم بر خلاف دیانت

و حب وطن بر نداشت حتی در مواقعی که کابینه های صالح روی کار

می آمدند خود را از تماس با دولتیان کنار میگرفت که دولت آزادی

مشغول عملیات اصلاحی خود شود.^۲

۱ - صفحه ۱۵۱

۲ - تألیف عبدالله - سوهی جلد سوم قسمت دوم

۳ - صفحه ۱۱۹

انگلیس ها در درفت و آمد خود از کنار جنگل، البته بفکر بندو بست
 یا میرزا کوچک خان هم افتاده و شاید بدشان نمی آمد که با میرزا کوچک
 خانی هم بندوستی ظنیر قرار مدار بارضاخان افسر قزاق بکنند تنها
 میرزا کوچک خان با قسون آنها فریفته نشد و از راه وطن پرستی و دیالت
 از بر آوردن تقاضای آنها تن زد.

حسنتقدم که اگر روزگار وسایل ترقی بیشتری برای او فراهم کرده
 از ریاست ولایتی بریاست ملی میرسید سادگی او با حقه بازی هائی
 که ناگزیر شیادها در اطرافش برآه میآندا خفند سازگار نشده و از
 کار بازی نمیداد. ریاست جامعه يك کشور غیر از صدق و صفا و بی طمع
 و بی غرضی لوازم دیگری هم دارد که گیلک مرد از آنها بدور بوده
 است.^۲

بیانات مزبور يك واقعیت محض و مؤید مراتبی است که در گذشته بیان
 شده و تموداری است از يك قضاوت صحیح و تشریح يك اصل کلی که هنوز رشد ملی ما
 و تربیت اجتماعیمان بآن مرحله نرسیده است که برای نیل به هدف مشترک از توجه
 بمسائل کوچک و بی اهمیت خودداری کنیم بنا بر این فرضاً جنگلی ما به فتح طهران
 نیز توفیق می یافته باز در شرایط آنروزی کشور همان آبادی و عواملی که
 سالیان دراز نبش این کشور را بدست دادند و در تمام شئون کشور حکمفرمایی
 میکنند و منشاء بروز سوانح و حوادث گوناگون میشوند تظاهر میکرد و اوضاع
 را زیرورو مینمود کما اینکه در دوران مشروطیت و بعد از فتح طهران، همین
 حال پیش آمد و شیادان حرفه ای بلباس مشروطیت درآمدند و با مشروطه خواهان
 واقعی بآن طرز افنضاح آمیز که در پارک اتانک روی داد رفتار نمودند.
 در دوران اخیر نیز زمان ملی شدن صنعت نفت دیدیم که برای افشاندن تخم نفاق
 بین سر رشته داران امور، چه خدعهها و تیرنگها بکار رفت و چگونه آنها را مقابل
 هم بمخالف خوانی و اداشتند تا آنکه همه رشعهای چندین ساله یکبار پنبه
 گردید.

در شماره مخصوص اردی بهشت ماه ۱۳۳۰ این روزنامه
روزنامه ضمن تشریح سوابق عموغلی چنین نوشته شده است :
یسوی آینده نامبرده در تابستان ۱۹۲۱ میلادی به منظور میانجی
 گری بین میرزا کوچک خان از یکطرف و احسان و
 خالوقربان از طرف دیگر بگیلان آمد اما درست وقتی که قرار بود
 طرفین ملاقات نمایند و کار اختلافات پایان یابد چادر عمو ارغلی و
 بارانش از طرف دسته میرزا کوچک خان محاصره شد و تفنگچیها
 شلیک کردند چادر عموغلی که موفق بفرار شده بود بدست معین
 الزعایا از کسان میرزا دستگیر و محبوس و سپس تبر باران میشود .
 محدودش بودن این گفتار قبلاً بنظر خوانندگان ارجمند رسید و تکرار
 نخواهیم کرد . عموغلی بکرات با میرزا ملاقات و مذاکره نموده و اعلامیه‌های
 مشترك با امضاء خودشان نشر داده اند . جدا است که نویسنده مقاله مزبور از
 اشعار مرحوم لاهوتی الهام گرفته است .

در یادداشت‌های آقای عباس خلیلی مدیر روزنامه
 اقدام در مجله خواندنیها سننور زیر ملاحظه شده
مجله
خواندنیها است :

- میرزا کریم خان وشتی (خان اکبر) روزی گفت
 میرزا کوچک خان یکی از آدم‌های ما بود و من برای شیخ احمد
 سیکاری این مراتب را نقل کردم و او برآشت^۱
 - شیخ حسین کسمائی در وقایع جنگل اول با میرزا همراهی کرد
 بعد برگشت و اشعار معروف محلی را در مذمت جنگلیها سرود که
 تحت عنوان دتو بوخه معروف است^۲
 - دکتر حشمت بعد از تسلیم مجدداً تمبر دکرد تا او را گرفتند و در
 میدان دشت اقدام نمودند^۳

۱ - شماره مسلسل ۳۰۱ (۱۰ نبر ۳۸)

۲ - صفحه ۱۵

۳ - صفحه ۲۹

عبرنا کوچک اهل «زیدخ» از توابع قومن است - این نکته باید ذکر شود ولو به اتفاق متعصبین نایب باشد و آنان این است که جنگلی ها با داشتن پنج هزار مرد مسلح نتوانستند تنگمناهی را حفظ کنند و حال آنکه ممکن بود با عده کمتر ولی دلیر تر راه را بر انگلیسها و روسها سد و ساخت^۱

- چون میرزا مخالف حرام کمونیزم بود حیدر عموغلی با او بیرون کرد و تا سومه سرا پیش رفت بعداً صلح کرد و شخصاً نزد میرزا رفت و کوشید او را برشت بیرون ولی میرزا با سرار وی تن در تعداد چوب حیدر در جذب و جلب میرزا ناعید شد بفرماندهام قوای او با اعلام شخص او بر آمد عده ای مانند احسان و خالوقربان و دده و حسامی تصمیم گرفتند بچنگل رفته عبرزادا ترور کنند .

- خالوقربان و احسان الله خان از ملاسرا گریختند و حیدر عموغلی گرفتار و با وضع فجیمی گشته شد^۲

نحست باید دانسته شود که میرزا کریم خان دشتی (خان اکبر) در واقعه مشروطیت رئیس «کمیته ستاره» و میرزا کوچک خان یکی از سران مجاهدین بود و هر دو با آزادی و مشروطیت ایران خدمت کرده اند .

در کتاب «تاریخ مشروطیت ایران» بقلم دکتر مهدی خان ملک زاده (سناتور متوفی) مطور ذیل بچشم میخورد .

- میرزا کوچک خان بداشتن اراده و آزادمنشی و قوه استدلال و قدرت تفکر در میان طلاب معروف بود .

- میرزا کوچک خان یکی از مجاهدین حقیقی و یک فرد مؤمن به مشروطیت بود .

او نه فقط یک سرباز آزاده بود و در راه آزادی میجنگید بلکه یک مبلغ آزادی بود و در هر مورد و مقام ، در تبلیغ مردم به پیروی از حق و عدالت و حقوق انسانیت فروگذار نمی کرد .

۱ - شماره ۳۰۵ همان سال

۲ - شماره مسلسل ۳۰۸ سال ۳۸

۳ - شماره ۳۱۱

- پس از آنکه در جرگه مجاهدین مشروطه خواه وارد شد از گرفتن جیره و مواجب خودداری نمود .

با این مقدمات و سوابق چنانچه خان اکبر و اقامت چنین مطلبی را بیان نمود، و يك مجاهد آزادی را در عداد یوگرهای شخصیش مرقمی کرده باشد حقیقتاً جای تأسف است و شیخ احمد سبگاری را باید محق شمرد که از شنیدن این جمله عصبانی شود زیرا یکی از یاران نزدیک میرزا بود و با وساع زمان مشروطیت آگاهی کافی داشت چنانچه این حمله، بعین، مطابق باشد با آنچه از نامبرده نقل شده است نشانه کدورتی می باشد که خان اکبر از میرزا در دل داشت و از لشت نشاء سرچشمه می گرفته است. توضیح آنکه لشت نشاء در اجاره میرزا کریم خان بود که بین او و امین الدوله اختلافاتی بروز کرده بود خانم فخر الدوله اجاره را فسخ کرد و آنرا باقا محمد جواد گنجه ای اجاره داد و در آخر کار به حاجی محمد علی آقا (داود زاده) واگذار نمود. خانم که بحق باید گفت زنی مدبره و مدبره ای بود در تمام این موارد سلامت لشت نشاء و دست نخوردگی آنرا میخواست و این نظر جز با استفاده از نفوذ و موقعیت سیاسی و اجتماعی مستأخرین تأمین نمیگردد چه ، خان اکبر در دوران مشروطیت نفوذ بدون معارض داشت و پشتیبانی قوتسول روس از پلشتی از اتباعش (گنجه ای) هر گونه تعرضی را از اطراف لشت نشاء دور میکرد و داود زاده هم بقدرت جنگل اتکاء داشت در حالی که هیچگاه دیده نشد که از اختلاف بین میرزا کریم خان و داود زاده ، میرزا کوچک بحمايت از مستأجر برخیزد. میرزا دارای آنچنان روحیه خشک و غیر قابل انعطاف بود که اگر فردی از افراد جنگل حتی نزدیکترین اقوامش در مقام سوء استفاده بر میآمد به تشبیهش دچار میشد و چنانچه ادامه میداد سیاستش مینمود تأیید این گفتار آنکه روزی برادرش (رحیم) را که جمله نامناسبی از دهانش پریده بود با موزرد نیال نمود که اگر دیگران ویرادر نیمه راه نگرفته و خشمش را فرو ننهانده بودند برادرش را میکشت بنا بر این بدبینی های خان اکبر و برادرش (سردار محی) در دوران نهضت جنگل ممکن است ناشی از سوء تفاهم مریور باشد و با جهات دیگری داشت که بر ما پوشیده است.

ثانیاً حسین کسمائی از جنگل مرنگشت و مخالف نند بلکه تنها حاجی احمد کسمائی را بعلت ناسازشیدن باریق و بیریش بیاد انتقاد گرفت و در تمام اشعار محلیش که در شماره اول **مجله فروغ** (۶-۱۳ شمسی) چاپ کرده ام کوچکترین بی احترامی نسبت بمیرزا و نهضت جنگل دیده نمیشود بکنس در مورد حاجی احمد کسمائی و پیروان وی مطالب زننده بسیار بچشم میخورد.

ثالثاً دکتر حشمت تسلیم دولت ننده بود تا بعلت نمره، مستوجب اعدام باشد جریان این بود که سرت‌الله خان سوفی املشی، دکتر را برشت آورد تا از فرماندهی قواء دولت دیدن کند، ضمناً نظریات فرماندهی را در باب منطقه شرق گیلان استفسار نماید نامبرده پاسخ داد که اگر دکتر حشمت تسلیم شود گذشته از امنیت جانی مزایائی هم بوی تعلق خواهد گرفت. دکتر در مراجعت از رشت آنچه از فرمانده قواء ایران شنیده بود با مشاورانش در میان گذاشت و آنها سجداً وی را از قبول وعده‌های خدعه‌آمیز بر حذر داشتند. میرزا کوچک خان نیز دو نفر از جانب خود به لاهیجان اعزام داشت تا دکتر تسلیم النفس را از فریفته شدن بمواعید و رؤیاهای شیرینی که فرماندهان ارتش تکلیف میکنند باز دارد و با و بنهاند که قبول این مواعید در حکم خودکشی است و بعداً که منطقه فومنات تخلیه میشود و مهاجرت به لاهیجان آغاز میگردد و دوباره قدیمی به‌بدر بیکدیگر فائز میگرددند اسلام مذاکره با فرماندهی قواء دولت مسکوت و مستفی میگردد.

رابعاً رادکاه حسن البانی با میرزا اشتباه شده چه، آنکس که اهل زیدخ یا زیدیه (از توابع فومنات) بوده حسن جان کیش دره‌ای است نهمیرزا.

خامساً سرزنش جنگلی‌ها باینکه با دارا بودن پنج هزار مرد مسلح نتوانستند تنگه منجیل را حفظ کنند شبیه آن است که فرانسوی‌ها ملامت شوند از اینکه خط دفاعی مازینو را با آنهمه استحکامات نتوانستند در جنگ دوم جهانی نگاه دارند. البته با قدرت آتش توپخانه سنگین روس که نقاط حساس جنگلی‌ها را میکوبید استقامت افراد، قایده نظامی نداشت جز اینکه مقاومت لاجوجانه مزبور و بقول آقای خلیلی «دلبران»ه بقیمت خون همه مدافعین تمام شود که با فرض اخیر، این بحث پیش می‌آمد که آیا نگهداری منجیل، ارزش این را که سعه‌زادتن در آستانه‌اش قربانی شوند و تازه معلوم نباشد که با چنین قدیه سنگین به نتیجه مثبتی برسند دارا است یا نه؟ و آیا این مقاومت از نظر نظامی

قابل شمامت و سرزنی نیست ؟

سادسا - حیدرخان عموعلی پامیر را نبرد نکرد و ما صومعه سرایش رفت
اصلا عموعلی پامیر را کوچک خان نجسکید و در واقعه سالرا احسان الله خان
- مذکور داشت - کشته شدن حیدرخان با وسیع فحجیع جمله‌ای است که نخستین بار
در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» انمکاس یافت و سپس در سایر مطبوعات
نقل شد بدون اینکه توضیح شود وسیع فحجیع مورد اطلاع نویسندگان ، از چه
قرار بوده است. اساساً داستان عموعلی بعد از اعزام شدن بقره «مسجد پیش»
حتی بخود جنگلی‌ها پوشیده است چه رسد بکسانی که از دور دستی بر آتش
داشته‌اند.

روزنامه در دوره‌نامهٔ مربوط که در دوران انتشارش خواننده فراوان داشت ؟
دنا تحت عنوان «ماد بود انقلاب» و «قیام جنگل» و بحث تحلیلی از قیام
جنگل، مقالات حالی توحی درج و از آن حمله‌چین ذکر شده که:
سرحومین پیمان و جنگلی و خیابانی در تکمیل انقلاب مشروطیت
نکوشیده و آنرا ناقص گذاشته‌اند.
سخرزا تا استخراج نمی‌کرد اقدام بهیچ امر نمی‌نمود.

- او یک مرد سیاستمدار و یک انقلابی درس خوانده و یک نقشه‌کش جاه
طلب محسوب نمیشد .
- او توانست یک عقیده اجتماعی و یک ذکترین اقتصادی قابل قبول
بجوانان دور بر خود تلقین کند .

- نداشتن تاکتیک صحیح و بی‌اطلاعی رهبران انقلاب از اوضاع کشور
سبب شد که نتوانند در بهترین شرایط، کوهیای طوائف و قومناات
را ترك کنند و با وجود دعوت‌های مکرر لیدرهای اقلیت برای حمله
بتهران آماده شوند.^۳

آماده شدن جنگلیها برای حمله بتهران باصرار و توصیه و تأکیدات
سرحوم مدرس صورت میگرفت باین اندیشه که باقبضه‌شدن مرکز کشور، اوضاع
بکام آزادیخواهان تحول خواهد یافت اما قدرت و امکانات موجود جنگلی‌ها
هیچگاه در نظر گرفته نمیشد. اکنون این سؤال مطرح است که چه کاری از دست

۱- صفحه ۴۹۳ ۲- بجای دارپا نشر می‌شد

۳- شماره‌های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ (آذرماه ۱۳۲۷).

جنگلی‌ها برآمده و از آن مضایقه کرده‌اند شاید اگر خود میرزا زنده بود اعتراف می‌کرد که يك سیاستمدار درس خوانده و يك نقشه‌کش جاه‌طلب آنطور که نویسنده آن مقاله توصیف نموده است نیست و ما امید داریم که در دوران زندگی این اشخاص، دانشگاهی که مردان سیاسی ملی تربیت‌کنند وجود نداشت او و امثالش در دانشگاه طبیعت درس می‌آوردند. انقلابی آمده و خسته بندای وحدان و فرائز فطری يك انسان زنده پاسخ مثبت داده‌اند. اکثر پیشوایان تاریخی ما وقتی درست نگریسته شود جز سبب يك اندیشی و ابراز شهامت در خدمت بنوع، از دیگران ممتاز نبوده و چیزی افزون‌تر از مردان عادی نداشته‌اند. میرزا يك طلبه بی‌وطنی خوان‌مدرسه جامع رشت بیش نبود که فریاد مظلومیت هموطنان را بگوش عویش شنید و درس و بحث را يك سوانداخت و بدنبال دستگیری از مظلومین و محرومین شتافت. مقایسه جریانات چهل و چند سال پیش با امروز شاید کار چندان دشواری نباشد لیکن شرایط زمان و مکان را نباید از نظر دور داشت آن روزهایی را باید بیاد آورد که طنین چنگه سربازان بیگانه، بیم و رعب در دلها می‌افکند و برحمت میبندد همچنان و احسانات درونی میهن پرستان را که از دیدار این مناظر دردناک، تحریک و جریحه‌دار میشد و بجشم در می‌آمد کنترل نمود. مردم رشت و پهلوی همیشه قزاقان روسی را با و زده‌های فاتحانه می‌دیدند که با هیکل‌های درشت خود، یا پونجی بدوش، سرود خوانان از برابرشان می‌گذرند و بر مردم نماشاجی، بادیده خشونت و دشمن وار خیره میشوند بر خود می‌لرزیدند و احساس حقارت می‌کردند. پیداشدن يك طلبه تسبیح بدست و استاد گیتی در مقابل دستجات مسلح مختلف، از لرزگی و چرکسی و قزاقی، که سوار بر اسبهای زمخت، شتابان می‌گذرند و از هیچ‌گونه عمل گستاخانه پروا ندارند جز فداکاری و از خود گذشتگی چه میتوانست باشد؟ جنگل مانند حالا، يك جایگاه امن برای مطالعات و بالکتیکی نبود جنگلی‌ها عیب‌یابست با خرس‌های سیاسی و گرازهای داخلی و بیرهای خارجی دست و پنجه نرم‌کننده و آبی از دقایق عمرشان را آرام نگیرند الا خوب میتوان استنساخ کرد که چرا بعد از پنجاه و چند سال مشروطیت هنوز جریبی نتوانسته است در این کشور ریشه بگیرد و یادوام کند و بجه دلیل احزاب سیاسی که بقاء کشورهای دموکراسی قائم بوجود آنها است یا اصلاً بمعنی حقیقی خود بوجود نیامده و با اینکه یکی از بی دیگری از پادشاهان آمده‌اند. همین جهت است که ایرادمان به پیشوایان انقلاب وارد نیست چه در بررسی‌های امروز

باید شرایط زمان گذشته را ملاک قضاوت قرارداد اکنون که اعلامیه حقوق بشر حاکم بر جریانات سیاسی دنیا است هنوز بیان عقیده آزاد برای بسیاری از کشورهای شرق تا مین نیست و حتی قبول و پیروی پاره‌ای عقاید سیاسی جرم و مورد مواخفه قانونی است در اینصورت به‌شما نیز آقای نویسنده محترم این ایراد وارد است که در عصر تسخیر فضا در لب آب فرات نشسته و تشنه‌کامید .

وضع امر روزی ما نتیجه ناقص ماندن انقلابات پسبان و جنگلی و خیابانی نیست آنها بوظایفشان متوجه‌اکمل و بانهایت سرافرازی عمل کرده و تحمل‌نگه و خفت را بخود راه ندادند و هیچ دلیل معقولی وجود ندارد که قسور دیگران را بحساب آنها بگذاریم. عقب‌ماندگی ما از آن جهت نیست که آنها بوظایفشان اقدام نکرده‌اند بلکه از آن جهت است که از پشتیبانی ملت بر خوردار نشده‌اند و پشت‌مشرشان را خالی دیدند و وقتی بنا باشد در یک اجتماع، بگرنگی هم آهنگی موجود نباشد و سازها باهم نخوانند و هر فردی با آنچه دارد بیاندیشد و مصلحت اجتماع را در مد نظر نگیرد حتی راضی شود باینکه مدام، دروغ بشنود و تحقیر شود و تحت کنترل باقی ماند و بامور زندگی خود و اعقابش بطوری اعتنائی و بی‌علاقگی نظر بیفکند و تنها تکیه‌اش این باشد که بافتخارات و احترامات گذشته‌اش بی‌الد بدون اینکه خود در این باره نقشی ایفا نموده باشد و خدارا شکر کند از اینکه داخل هیچ گروه و دسته‌های سیاسی نیست در صورتیکه زندگی و حتی‌ترین قباهل جهان از سیاست حدانست و اصلا خود زندگی نوعی سیاست است مسلماً از گستر دلتوازی بگوشی نخواهد رسید و وضعی بهتر از وضع و حال کنونی را نباید متوقع بود چرا که تنها راه که ما را از مواجهه با حقتها و -قارت و شرمساریها مصون بدارد همانا توجه بواقعبت‌های زندگی است و عمل نمودن بشرايط آن .

از اینکه نوشته‌اند نداشتن يك تاكتيك صحيح و بی‌اطلاعی سران انقلاب از اوضاع عالم سببشده که نتوانند در بهترین شرایط وقت، کوههای قومنات را تارک کنند معلوم نیست آنها که مطلع باوضاع جهانند چه تاج افتخاری بتارک این ملت رده‌اند ؟ بهترین شرایط وقت چه هنگام و در چه تاریخ بوده که ما از آن اطلاعی نداریم آنچه میدانیم این است که دفته‌های دوزیر کوههای قومنات وجود نداشته تا آنکه جنگلیها از خواب بیدارند و ای آن دفته‌ها دریا‌های شهرین ببینند و از غربت به مرکز دل برکنند و همچون شاهسلطان حسین صفوی شهر اسفهان برای آنها